گنجینه زبان و ادبیات فارسی

بررسی سبکی آثار اقتباس‌شده از مثنوی مولوی برای کودکان و نوجوانان در سه سطح زبانی، ادبی و محتوایی

جمیله شیروانی[۱]، پروین مرتضایی[۲*]، صادق فلاحی[۳]

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اقلید، دانشگاه آزاد اسلامی، اقلید، ایران

۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، مرکز آموزش عالی اقلید، اقلید، ایران

۳. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ارسنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، ارسنجان، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: parvin.mortazaie@eghlid.ac.ir

چکیده

این پژوهش با هدف بررسی سبکی آثار اقتباس‌شده از مثنوی مولوی برای کودکان و نوجوانان در سه سطح زبانی، ادبی و محتوایی انجام شده است. مثنوی معنوی یکی از مهم‌ترین آثار ادبی و عرفانی زبان فارسی است که به دلیل برخورداری از حکایت‌های متنوع، مضامین اخلاقی و تربیتی، و ظرفیت بالای روایت‌پردازی، همواره مورد توجه نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان قرار داشته است. با وجود اهمیت این اثر، فاصله زبانی و فرهنگی میان متن اصلی و مخاطبان کم‌سن‌وسال، ضرورت بازنویسی و اقتباس آن را آشکار می‌سازد. ازاین‌رو، بررسی کیفیت و ویژگی‌های سبکی این آثار اقتباسی می‌تواند در ارزیابی میزان موفقیت آن‌ها در انتقال مفاهیم مثنوی به نسل جدید مؤثر باشد. پژوهش حاضر با روش توصیفی ـ تحلیلی و بر پایه مطالعه نمونه‌هایی از آثار اقتباس‌شده از مثنوی، به تحلیل شیوه‌های به‌کاررفته در بازآفرینی این حکایت‌ها پرداخته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که در سطح زبانی، مهم‌ترین ویژگی آثار موفق، استفاده از واژگان ساده، ساختارهای نحوی روان، گفت‌وگوهای طبیعی و حذف عناصر دشوار زبانی است. در سطح ادبی، انسجام روایت، شخصیت‌پردازی متناسب با گروه سنی، تصویرسازی عینی و تقویت کشش داستانی از مهم‌ترین عوامل موفقیت آثار اقتباسی به شمار می‌رود. در سطح محتوایی نیز بیشترین توجه به مفاهیم اخلاقی و تربیتی مانند صداقت، فروتنی، خردورزی، مهربانی و خودشناسی معطوف بوده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که اقتباس‌های موفق توانسته‌اند ضمن حفظ هسته معنایی حکایت‌های مثنوی، آن‌ها را با نیازهای شناختی و عاطفی کودکان و نوجوانان هماهنگ سازند. در مجموع، کیفیت آثار اقتباسی بیش از هر چیز به ایجاد تعادل میان وفاداری به متن اصلی و انطباق با ویژگی‌های مخاطب وابسته است.

کلیدواژگان: *مثنوی مولوی، ادبیات کودک و نوجوان، اقتباس، بازنویسی، سبک‌شناسی، تحلیل محتوایی*

شیوه استناددهی: شیروانی، جمیله.، مرتضایی، پروین.، و فلاحی، صادق. (۱۴۰۵). بررسی سبکی آثار اقتباس‌شده از مثنوی مولوی برای کودکان و نوجوانان در سه سطح زبانی، ادبی و محتوایی. *گنجینه زبان و ادبیات فارسی*، ۴ (۴)، ۱۹-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۵ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۳ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۳۰ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۳۰ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

A Stylistic Analysis of Adaptations of Rumi's Masnavi for Children and Adolescents at Linguistic, Literary, and Content Levels

Jamileh Shirvani[1], Parvin Mortazaei[2]*, Sadegh Fallahi[3]

1. Ph.D. Student, Department of Persian Language and Literature, Egh.C., Islamic Azad University, Eghlid, Iran
2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Eghlid Higher Education Center, Eghlid, Iran,
3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Ars.C., Islamic Azad University, Arsanjan, Iran
*Corresponding Author's Email: parvin.mortazaie@eghlid.ac.ir

Abstract

This study investigates the stylistic characteristics of adaptations of Rumi's Masnavi for children and adolescents at linguistic, literary, and content levels. As one of the most influential masterpieces of Persian mystical and didactic literature, the Masnavi contains a wide range of narratives, ethical teachings, and symbolic stories that have made it a valuable source for children's literature. However, the linguistic complexity, historical distance, and multilayered meanings of the original text make direct access difficult for young readers. Consequently, adaptation and rewriting have become essential strategies for introducing the moral, cultural, and literary heritage of the Masnavi to contemporary children and adolescents. Using a descriptive-analytical approach, this study examines selected adaptations in order to identify the stylistic methods employed in transforming classical narratives into age-appropriate literary works. The findings indicate that, at the linguistic level, successful adaptations rely on simplified vocabulary, clear sentence structures, natural dialogue, and the removal of difficult linguistic elements. At the literary level, narrative coherence, effective characterization, vivid imagery, and enhanced storytelling techniques contribute significantly to reader engagement. At the content level, the most frequently emphasized themes include honesty, humility, wisdom, kindness, self-awareness, and moral responsibility. The analysis demonstrates that effective adaptations preserve the central message of the original tales while presenting them in forms compatible with the cognitive, emotional, and cultural needs of young audiences. The study further reveals that the quality of adaptation depends largely on the ability of the writer to balance fidelity to the source text with the expectations and capacities of children and adolescent readers. Overall, successful adaptations function as cultural bridges that maintain the ethical and literary essence of the Masnavi while making it accessible, meaningful, and enjoyable for new generations.

Keywords: *Rumi's Masnavi, Children's Literature, Adolescents' Literature, Adaptation, Rewriting, Stylistic Analysis, Content Analysis*

How to cite: Shirvani, J., Mortazaei, P., & Fallahi, S. (2026). A Stylistic Analysis of Adaptations of Rumi's Masnavi for Children and Adolescents at Linguistic, Literary, and Content Levels. *The Treasury of Persian Language and Literature*, *4*(4), 1-19.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 24 February 2026
Revise Date: 13 June 2026
Accept Date: 20 June 2026
Initial Publish: 20 June 2026
Final Publish: 22 December 2026

مقدمه

ادبیات کودک و نوجوان در معنای امروزین خود، تنها مجموعه‌ای از نوشته‌های ساده‌شده برای مخاطبانی کم‌سن‌وسال نیست، بلکه ساحتی مستقل از آفرینش ادبی است که در آن زبان، تخیل، روایت، تصویر، عاطفه، آموزش و فرهنگ به شکلی متناسب با جهان شناختی و عاطفی کودک و نوجوان سازمان می‌یابد. در گذشته، کودک غالباً به مثابه «بزرگسال کوچک» تلقی می‌شد و به همین دلیل، متن‌هایی که در اختیار او قرار می‌گرفت یا جنبه تعلیمی مستقیم داشت یا گزیده‌ای از ادبیات بزرگسالان بود که بدون توجه کافی به ظرفیت‌های ذهنی و زبانی کودک برای او بازگو می‌شد. این نگاه تاریخی را می‌توان در تحلیل‌هایی مشاهده کرد که نشان می‌دهند مفهوم کودکی به منزله دوره‌ای مستقل و دارای نیازهای ویژه، در فرهنگ انسانی دیرتر از بسیاری مفاهیم اجتماعی دیگر تثبیت شده است (1). از سوی دیگر، در سنت‌های تربیتی کهن نیز هرچند کودک موضوع تعلیم و اخلاق بوده، اما کمتر به جهان درونی، لذت ادبی، تخیل آزاد و استقلال ادراکی او توجه شده است؛ برای نمونه، روایت‌های تاریخی تمدن‌ها نشان می‌دهد که ارزش کودک در بسیاری از جوامع قدیم بیشتر با کارکرد خانوادگی، اقتصادی، دینی یا تداوم نسل سنجیده می‌شده است (2). با تحول اندیشه تربیتی در عصر جدید، به‌ویژه پس از طرح دیدگاه‌هایی که بر نقش تجربه در شکل‌گیری ذهن انسان تأکید داشتند (3) و پس از گسترش نظریه‌هایی که کودک را موجودی با طبیعت، نیازها و روند رشد مستقل می‌دانستند (4)، ادبیات کودک نیز به تدریج از حاشیه ادبیات عمومی بیرون آمد و به حوزه‌ای تخصصی تبدیل شد. در چنین بستری، ادبیات کودک نه فقط ابزار سرگرمی، بلکه یکی از مؤثرترین رسانه‌های فرهنگ‌پذیری، پرورش تخیل، تثبیت هویت، انتقال ارزش‌های اخلاقی و ایجاد پیوند میان نسل جدید و میراث فکری گذشته است.

در ایران، شکل‌گیری ادبیات کودک و نوجوان با دو جریان هم‌زمان پیوند دارد: از یک سو، تأثیرپذیری از تحولات جدید آموزشی و فرهنگی و از سوی دیگر، رجوع به گنجینه ادبیات کلاسیک فارسی برای تأمین محتوای اخلاقی، تعلیمی و داستانی. ادبیات فارسی از آغاز تا امروز سرشار از متونی است که در آن‌ها حکایت، مثل، تمثیل، روایت عرفانی، داستان اخلاقی و اندرزهای تربیتی جایگاه محوری دارد. از این نظر، متون کلاسیکی چون مثنوی، گلستان، بوستان، کلیله و دمنه، منطق‌الطیر و قابوس‌نامه ظرفیت بزرگی برای بازنویسی و بازآفرینی دارند. با این حال، زبان این آثار، به دلیل فاصله تاریخی، ساختارهای نحوی کهن، واژگان دشوار، اشارات فرهنگی و دینی، لایه‌های تمثیلی و پیچیدگی‌های معنایی، برای کودک و نوجوان امروز به‌طور مستقیم قابل دریافت نیست. از همین رو، بازنویسی و اقتباس از متون کلاسیک به یکی از مهم‌ترین شیوه‌های پیوند دادن نسل جدید با میراث ادبی تبدیل شده است. پژوهش‌های مربوط به تاریخ ادبیات کودک در ایران نشان می‌دهد که گرایش به نوشتن برای کودکان از دوره‌های متأخر، به‌ویژه در پی تحولات اجتماعی و آموزشی جدید، قوت گرفت و سپس با تلاش نویسندگان، مترجمان، آموزگاران و نهادهای فرهنگی تثبیت شد (5). در تعریف ادبیات کودک نیز بر این نکته تأکید شده است که این نوع ادبیات باید با زبان، تجربه، عاطفه و دنیای ذهنی کودک هماهنگ باشد (6). از این منظر، بازنویسی متون کهن زمانی ارزشمند است که نه به ساده‌سازی مکانیکی متن بسنده کند و نه اصالت فرهنگی و معنایی اثر اصلی را از میان ببرد، بلکه میان وفاداری به متن مبدأ و نیازهای مخاطب امروز تعادل برقرار سازد. در میان متون کلاسیک فارسی، مثنوی مولوی جایگاهی ممتاز دارد؛ زیرا این اثر نه تنها یکی از برجسته‌ترین منظومه‌های عرفانی فارسی است، بلکه از نظر روایت‌پردازی، تمثیل‌سازی، شخصیت‌پردازی، تنوع حکایت‌ها و غنای مفاهیم اخلاقی و انسانی، منبعی کم‌نظیر برای اقتباس در ادبیات کودک و نوجوان به شمار می‌رود. مثنوی

سرشار از حکایت‌هایی است که در ظاهر ساختاری ساده دارند، اما در لایه‌های عمیق‌تر خود مفاهیمی چون خودشناسی، گذشت، پرهیز از غرور، صداقت، توکل، مهربانی، پرهیز از ظاهرگرایی، نقد حرص، اهمیت دانایی، خطر جهل و ضرورت تربیت نفس را مطرح می‌کنند (7). همین ویژگی سبب شده است که نویسندگان ادبیات کودک بارها به حکایت‌های مثنوی روی آورند و آن‌ها را برای گروه‌های سنی مختلف بازنویسی یا بازآفرینی کنند. اهمیت مثنوی تنها به مضمون آن محدود نیست؛ موسیقی کلام، ساختار روایی موج‌دار، تمثیل‌های متوالی و قدرت تصویرسازی مولوی نیز در جذابیت آن نقش دارد. از دیدگاه سبک‌شناختی، موسیقی شعر و سازمان هنری زبان در آثار کلاسیک فارسی، به‌ویژه در متونی چون مثنوی، بخشی از معنا را می‌سازد و صرفاً آرایه‌ای بیرونی نیست (8). بنابراین، اقتباس از مثنوی برای کودکان و نوجوانان کاری پیچیده است؛ زیرا بازنویس باید از یک سو پیچیدگی‌های زبانی، عرفانی و ادبی متن اصلی را کاهش دهد و از سوی دیگر، روح روایت، پیام اصلی، کشش داستانی و زیبایی ادبی اثر را تا حد ممکن حفظ کند.

مسئله اصلی در بررسی آثار اقتباس‌شده از مثنوی آن است که این آثار از نظر کیفیت سبکی یکسان نیستند و نمی‌توان همه آن‌ها را صرفاً به دلیل وابستگی به متن مولوی، ارزشمند و موفق دانست. برخی بازنویسی‌ها توانسته‌اند با زبانی روان، روایتی منسجم، تصویرسازی روشن و محتوایی متناسب با کودک، حکایت‌های مثنوی را به تجربه‌ای خواندنی و اثرگذار تبدیل کنند، اما برخی دیگر یا چنان به متن اصلی وفادار مانده‌اند که دشواری زبان و معنا همچنان باقی است، یا آن‌چنان متن را ساده و تهی کرده‌اند که از عمق اخلاقی و عرفانی مثنوی فاصله گرفته‌اند. پژوهش‌های پیشین نشان داده‌اند که بازنویسی‌های مثنوی برای کودکان و نوجوانان از نظر شیوه اقتباس، میزان وفاداری، نوع زبان، هدف تربیتی و چگونگی انتقال پیام تفاوت‌های فراوانی دارند (9). همچنین بررسی‌های آسیب‌شناختی نشان داده‌اند که برخی از این آثار در سطح زبانی و ادبی با ضعف‌هایی چون نثر خشک، حذف بی‌منطق عناصر داستانی، ساده‌سازی افراطی، ناهماهنگی لحن، ضعف در پایان‌بندی و بی‌توجهی به دنیای ذهنی کودک روبه‌رو هستند (10). از این رو، صرف انتخاب حکایت از مثنوی برای تولید متن کودکانه کافی نیست؛ آنچه اهمیت دارد، چگونگی تبدیل متن کهن به متنی نو، زنده، روان و مناسب مخاطب است.

بررسی سبکی آثار اقتباس‌شده از مثنوی در سه سطح زبانی، ادبی و محتوایی می‌تواند چارچوبی دقیق برای ارزیابی این آثار فراهم آورد. سطح زبانی نشان می‌دهد که نویسنده چگونه با واژگان، جمله‌ها، لحن، نحو، گفت‌وگو و زبان معیار مواجه شده است؛ سطح ادبی نشان می‌دهد که روایت، شخصیت، تصویر، آرایه، تخیل، کشش داستانی و ساختار هنری متن چگونه سازمان یافته است؛ و سطح محتوایی روشن می‌سازد که نویسنده چه نسبتی با پیام اخلاقی، عرفانی و تربیتی مثنوی برقرار کرده و تا چه اندازه توانسته است معنای اصلی حکایت را برای کودک و نوجوان قابل دریافت کند. در مطالعات مربوط به بازنویسی، انتقال پیام یکی از مهم‌ترین چالش‌هاست؛ زیرا پیام مولوی اغلب در بستر تمثیل، چندصدایی، حکایت‌های تو در تو و تأویل عرفانی شکل می‌گیرد و اگر بازنویس بدون دقت این ساختارها را حذف کند، ممکن است پیام اصلی مخدوش شود (11). از سوی دیگر، تحلیل محتوایی آثار بازنویسی‌شده نشان می‌دهد که انتخاب، حذف، برجسته‌سازی و تغییر عناصر حکایت‌ها، جهت‌گیری فکری و تربیتی متن جدید را تعیین می‌کند (12). بر همین اساس، مقاله حاضر با تمرکز بر آثار اقتباس‌شده از مثنوی مولوی برای کودکان و نوجوانان، می‌کوشد ویژگی‌های سبکی این آثار را در سه سطح زبانی، ادبی و محتوایی بررسی کند و نشان دهد که اقتباس موفق از مثنوی چگونه می‌تواند هم به نیازهای مخاطب کودک و نوجوان

پاسخ دهد و هم پیوند او را با یکی از عمیق‌ترین متون فرهنگ ایرانی ـ اسلامی حفظ کند.

مبانی نظری و پیشینه پژوهش

برای ورود به بحث سبک‌شناسی آثار اقتباس‌شده از مثنوی، نخست باید جایگاه سه مفهوم بنیادین یعنی ادبیات کودک، اقتباس و سبک روشن شود. ادبیات کودک و نوجوان به اعتبار مخاطب خود تعریف می‌شود، اما این تعریف نباید به معنای فروکاستن آن به متنی ساده، سطحی یا صرفاً آموزشی باشد. ادبیات کودک، چنان‌که در فرهنگ‌ها و منابع نظری آمده است، مجموعه‌ای از آثار ادبی است که با توجه به ویژگی‌های زبانی، عاطفی، شناختی و تخیلی کودکان و نوجوانان پدید می‌آید و از طریق شعر، داستان، نمایش، افسانه، روایت‌های علمی و آثار سرگرم‌کننده، به رشد ذهنی و عاطفی آنان کمک می‌کند (6). در این معنا، کودک مخاطبی منفعل نیست، بلکه خواننده‌ای است با جهان ویژه، نیازهای ادراکی مشخص و حساسیت عاطفی خاص. به همین دلیل، نویسنده کودک باید به تناسب میان زبان و سن، میان مضمون و تجربه زیسته، میان تخیل و فهم، و میان آموزش و لذت ادبی توجه کند. مطالعات تربیتی ادبیات کودک نشان می‌دهد که متن مناسب کودک متنی است که در آن آموزش به شکلی غیرمستقیم و از مسیر داستان، تصویر، تجربه و همدلی منتقل شود، نه با دستور و موعظه مستقیم (13). چنین دیدگاهی در بازنویسی متون کلاسیک اهمیت بیشتری می‌یابد؛ زیرا متون کهن غالباً بر بنیاد نظام ارزشی، زبانی و فکری زمانه خود شکل گرفته‌اند و انتقال مستقیم آن‌ها به کودک امروز ممکن است با دشواری ارتباطی روبه‌رو شود.

اقتباس از متون کهن برای کودکان و نوجوانان در ساده‌ترین تعریف، تبدیل یک متن مبدأ به متنی تازه برای مخاطبی متفاوت است؛ اما در عمل، این فرایند طیفی از شیوه‌ها را دربر می‌گیرد که از بازنویسی نسبتاً وفادار تا بازآفرینی خلاقانه امتداد می‌یابد. بازنویسی معمولاً با حفظ چارچوب اصلی داستان، ساده‌سازی زبان، کاهش پیچیدگی‌ها و تنظیم روایت برای مخاطب جدید همراه است؛ اما بازآفرینی ممکن است ساختار، زاویه دید، پایان‌بندی، شخصیت‌پردازی یا حتی فضای روایت را دگرگون کند و متنی تازه بر بنیاد متن کهن بسازد. در حوزه مثنوی، این تمایز اهمیت زیادی دارد؛ زیرا برخی آثار تنها حکایت مولوی را به نثر ساده تبدیل کرده‌اند، در حالی که برخی دیگر کوشیده‌اند بر اساس پیام اصلی حکایت، داستانی نو و کودکانه بیافرینند. پژوهش‌هایی که به چند دهه بازنویسی مثنوی پرداخته‌اند، نشان می‌دهند که تفاوت میان بازنویسی ساده و بازآفرینی خلاق، در کیفیت ارتباط کودک با متن و در میزان حفظ پیام اصلی اثر نقش اساسی دارد (14). همچنین الگوهای پیشنهادی برای بازنویسی داستان‌های مثنوی نشان داده‌اند که بازنویسی موفق نیازمند شناخت متن مولوی، شناخت روان‌شناسی کودک، تشخیص هدف تربیتی حکایت، حذف عناصر فرعی نامناسب، تنظیم پیرنگ و انتخاب زبانی مناسب است (15). بنابراین، اقتباس عملی صرفاً ادبی نیست، بلکه فعالیتی میان‌رشته‌ای است که هم با ادبیات کلاسیک، هم با نظریه روایت، هم با زبان‌شناسی کاربردی و هم با تعلیم و تربیت پیوند دارد.

سبک‌شناسی در این مقاله به معنای بررسی شیوه خاص سازمان‌یابی زبان، ادبیات و محتوا در آثار اقتباسی است. در منابع ادبی، سبک را می‌توان شیوه ویژه بیان، انتخاب واژگان، ساخت جمله، کاربرد تصویرها، شکل روایت و نوع برخورد با مضمون دانست (16). از این منظر، سبک تنها به سطح زبانی محدود نمی‌شود، بلکه از پیوند صورت و معنا پدید می‌آید. در ادبیات کودک، سبک باید هم زیبایی‌شناسانه باشد و هم کارکرد ارتباطی داشته باشد؛ یعنی زبان اثر باید زیبا، روان، دقیق و اثرگذار باشد، اما در عین حال کودک بتواند آن را بفهمد و با آن ارتباط عاطفی برقرار کند. به همین دلیل، سبک‌شناسی آثار اقتباسی از مثنوی باید در سه سطح مکمل انجام شود. در سطح زبانی، باید دید نویسنده چگونه واژگان دشوار،

ترکیبات کهن، اصطلاحات عرفانی، ساختارهای نحوی پیچیده و لحن کلاسیک را به زبان امروز منتقل کرده است. در سطح ادبی، باید بررسی کرد که روایت اصلی چگونه بازساخته شده، چه عناصری حذف یا برجسته شده، شخصیت‌ها چگونه معرفی شده‌اند، گفت‌وگوها چه نقشی دارند و تصویرسازی چگونه با تخیل کودک هماهنگ شده است. در سطح محتوایی نیز باید سنجید که پیام اخلاقی و عرفانی حکایت تا چه اندازه حفظ شده و آیا متن جدید توانسته است مفهوم را بدون موعظه‌زدگی به کودک منتقل کند.

پیشینه پژوهش درباره بازنویسی مثنوی برای کودکان و نوجوانان نشان می‌دهد که این حوزه از چند جهت بررسی شده است، اما همچنان نیازمند تحلیل‌های جامع سبکی است. برخی پژوهش‌ها به معرفی و طبقه‌بندی بازنویسی‌ها و بازآفرینی‌های مثنوی پرداخته و نشان داده‌اند که آثار فراوانی در این زمینه تولید شده است (9). این مطالعات از آن جهت اهمیت دارند که گستره تولید آثار اقتباسی را نشان می‌دهند و روشن می‌کنند که مثنوی از پرکاربردترین منابع ادبیات کودک در ایران بوده است. برخی پژوهش‌ها به صورت خاص آسیب‌های زبانی و ادبی بازنویسی‌ها را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که بخشی از مشکلات این آثار از ناآشنایی بازنویسان با ویژگی‌های زبان کودک و از بی‌توجهی به انسجام روایی ناشی می‌شود (10). در برابر، مطالعاتی نیز به اهداف تعلیمی و تربیتی بازنویسی‌های مثنوی پرداخته‌اند و کوشیده‌اند نشان دهند که این آثار چگونه می‌توانند با مفاهیمی چون پرسشگری، اخلاق، تفکر، خودشناسی و تربیت اجتماعی پیوند یابند (17). چنین پیشینه‌ای نشان می‌دهد که آثار اقتباسی مثنوی نه فقط از جهت ادبی، بلکه از منظر آموزشی و فرهنگی نیز قابل بررسی‌اند.

در برخی مطالعات، تمرکز اصلی بر پیام و محتوای حکایت‌ها بوده است. برای نمونه، تحلیل محتوایی بازنویسی‌های مثنوی نشان می‌دهد که نویسندگان معمولاً مفاهیم اخلاقی و تربیتی را برجسته‌تر از مفاهیم پیچیده عرفانی عرضه کرده‌اند (12). این گرایش طبیعی است؛ زیرا کودک و نوجوان در مراحل مختلف رشد شناختی ممکن است آمادگی لازم برای دریافت لایه‌های عمیق عرفانی را نداشته باشد، اما می‌تواند از طریق داستان با مفاهیمی چون راستگویی، مهربانی، اعتماد، قناعت، شجاعت و دوری از غرور ارتباط برقرار کند. پژوهش‌هایی که سهم نوجوانان از مفاهیم تعلیمی مثنوی را بررسی کرده‌اند، نشان داده‌اند که اگر حکایت‌ها با زبان مناسب و ساختار روایی روشن عرضه شوند، می‌توانند در تربیت اخلاقی و فکری نوجوانان نقش داشته باشند (18). همچنین بررسی شگردهای انتقال پیام در بازنویسی‌ها روشن کرده است که نویسندگان برای قابل فهم کردن پیام مولوی از روش‌هایی مانند ساده‌سازی تمثیل، توضیح پیام در پایان داستان، گفت‌وگومحور کردن روایت، برجسته کردن رفتار شخصیت‌ها و حذف حاشیه‌های عرفانی استفاده کرده‌اند (11). با این حال، همین روش‌ها اگر افراطی یا ناهماهنگ به کار روند، ممکن است به کاهش کیفیت ادبی متن منجر شوند.

از منظر تطبیقی، مقایسه حکایت‌های مثنوی با نمونه‌های بازنویسی‌شده نشان می‌دهد که یکی از چالش‌های اساسی در اقتباس، حفظ تعادل میان متن اصلی و متن مقصد است. در برخی موارد، بازنویس برای حفظ وفاداری به مولوی، زبان و ساختار را بیش از حد نزدیک به متن اصلی نگه می‌دارد و در نتیجه متن برای کودک سنگین می‌شود. در موارد دیگر، برای کودکانه کردن روایت، چنان در متن دست می‌برد که ارتباط آن با معنای اصلی حکایت تضعیف می‌شود. پژوهش‌های تطبیقی درباره داستان‌های بازنویسی‌شده از مثنوی نشان داده‌اند که موفق‌ترین آثار آن‌هایی هستند که پیام اصلی را حفظ می‌کنند، اما زبان، پیرنگ، لحن و روایت را متناسب با نیاز مخاطب بازمی‌سازند (19). به همین دلیل، بازنویسی مثنوی نباید صرفاً به تبدیل شعر به نثر یا حذف بیت‌های دشوار محدود شود؛ بلکه بازنویس باید بتواند ساختار داستانی را

بازآرایی کند و پیام را در دل کنش شخصیت‌ها و حرکت روایت بنشاند. این همان نقطه‌ای است که سبک‌شناسی سه‌سطحی اهمیت می‌یابد، زیرا کیفیت نهایی اثر حاصل تعامل زبان، ادبیات و محتواست.

در کنار مباحث تخصصی مربوط به مثنوی، توجه به مبانی فلسفی و تربیتی کودک نیز در این پژوهش اهمیت دارد. اندیشه‌های تربیتی جدید، از نظریه لوح سفید تا نظریه تربیت طبیعی، بر این نکته تأکید کرده‌اند که کودک در فرایند تجربه، آموزش و تعامل با محیط شکل می‌گیرد (3). نگاه روسو نیز به کودک به عنوان موجودی دارای طبیعت مستقل، راه را برای فهم جدیدی از ادبیات کودک گشود؛ زیرا بر اساس این دیدگاه، متن کودکانه باید با رشد طبیعی، حس کنجکاوی و تجربه زیسته کودک هماهنگ باشد (4). در سنت فلسفی کهن نیز اگرچه کودک معمولاً در چارچوب تربیت اخلاقی و اجتماعی فهم می‌شد، اما بحث‌هایی درباره پرورش استعداد و حرکت از قوه به فعل وجود داشت که می‌تواند با مباحث امروزین تربیت پیوند یابد (20). از این نظر، اقتباس از مثنوی برای کودکان تنها انتقال یک متن ادبی نیست، بلکه مشارکت در فرایند شکل‌دهی به تخیل اخلاقی کودک است؛ یعنی کودک از طریق داستان می‌آموزد که رفتار انسانی، انتخاب اخلاقی و فهم جهان چگونه معنا پیدا می‌کند.

روش‌شناسی پژوهش

روش این پژوهش توصیفی ـ تحلیلی است و بر بررسی کیفی آثار اقتباس‌شده از مثنوی برای کودکان و نوجوانان تکیه دارد. انتخاب این روش از آن روست که موضوع پژوهش، سنجش عددی یا آماری صرف نیست، بلکه تحلیل چگونگی شکل‌گیری زبان، روایت و معنا در متن‌های اقتباسی است. در پژوهش‌های ادبی، به‌ویژه در مطالعات سبک‌شناختی، متن نه فقط به عنوان مجموعه‌ای از جمله‌ها، بلکه به عنوان ساختاری منسجم از انتخاب‌های زبانی، ادبی و محتوایی بررسی می‌شود. چنین رویکردی با ماهیت آثار اقتباسی از مثنوی سازگار است؛ زیرا در این آثار، هر تغییر زبانی می‌تواند پیام را دگرگون کند، هر حذف روایی می‌تواند پیوند معنایی حکایت را تغییر دهد و هر ساده‌سازی محتوایی می‌تواند از عمق اخلاقی یا عرفانی اثر بکاهد. در منابع سبک‌شناسی و اصطلاحات ادبی، سبک به مثابه صورت خاص بیان و سازمان‌دهی عناصر زبانی و هنری شناخته می‌شود (16) و همین تعریف امکان می‌دهد که آثار مورد مطالعه در سطوح مختلف و نه صرفاً از منظر مضمون بررسی شوند. بنابراین، در این پژوهش، واحد تحلیل نه فقط جمله یا واژه، بلکه کل متن اقتباسی در نسبت با حکایت اصلی مثنوی و با ویژگی‌های مخاطب کودک و نوجوان است.

جامعه پژوهش را آثار اقتباس‌شده، بازنویسی‌شده یا بازآفرینی‌شده از حکایت‌های مثنوی برای کودکان و نوجوانان تشکیل می‌دهد. این آثار به دلیل وابستگی به یکی از مهم‌ترین متون تعلیمی و عرفانی فارسی، از نظر فرهنگی و ادبی اهمیت ویژه دارند. در انتخاب نمونه‌ها، توجه اصلی به آثاری است که به طور مشخص برای کودک و نوجوان منتشر شده‌اند و حکایت یا حکایت‌هایی از مثنوی را مبنای کار خود قرار داده‌اند. در پژوهش‌های پیشین درباره بازنویسی‌های مثنوی، آثار این حوزه از نظر تعداد، شیوه اقتباس، قالب و مخاطب بررسی شده‌اند و نتایج آن‌ها نشان داده است که بازنویسی مثنوی در ادبیات کودک ایران گستره قابل توجهی دارد (9). این گستره باعث می‌شود که پژوهش حاضر به جای بررسی کلی و تاریخی همه آثار، بر تحلیل سبکی تمرکز کند و از ورود گسترده به مباحثی مانند تاریخ عمومی ادبیات کودک، تاریخ ترجمه یا تاریخچه جهانی بازنویسی پرهیز کند. چنین محدودسازی برای مقاله ضروری است؛ زیرا هدف اصلی آن روشن کردن ویژگی‌های سبکی متن‌های اقتباسی است، نه بازسازی همه تاریخ ادبیات کودک یا همه جریان‌های اقتباس.

معیارهای تحلیل در این پژوهش بر سه سطح زبانی، ادبی و محتوایی استوار است. در سطح زبانی، شاخص‌هایی مانند نوع

واژگان، میزان استفاده از واژه‌های کهن یا دشوار، کوتاهی یا بلندی جمله‌ها، ساختار نحوی، لحن روایت، میزان گفت‌وگو، کاربرد زبان معیار معاصر، وضوح ارجاعات و تناسب زبان با گروه سنی بررسی می‌شود. منابع مربوط به ادبیات کودک تأکید دارند که زبان کودکانه نباید صرفاً کودکانه‌نمایی یا سطحی‌سازی باشد، بلکه باید زبانی دقیق، روشن، قابل فهم و از نظر زیبایی‌شناختی قابل قبول باشد (21). در سطح ادبی، عناصری مانند پیرنگ، زاویه دید، شخصیت‌پردازی، فضاسازی، تصویرسازی، شگردهای تعلیق، تخیل، پایان‌بندی و آرایه‌های ادبی بررسی می‌شود. در سطح محتوایی نیز مفاهیم اخلاقی، تربیتی، عرفانی، دینی، اجتماعی و انسانی آثار تحلیل می‌گردد و نسبت آن‌ها با پیام اصلی حکایت در مثنوی سنجیده می‌شود. مطالعات پیشین نشان داده‌اند که اهداف تعلیمی در بازنویسی‌های مثنوی نقش مهمی دارند و بسیاری از نویسندگان، حکایت‌ها را به دلیل ظرفیت اخلاقی و تربیتی آن‌ها برگزیده‌اند (17). بنابراین، تحلیل محتوایی در این مقاله از تحلیل زبانی و ادبی جدا نیست، بلکه در کنار آن‌ها معنا می‌یابد.

در مرحله نخست پژوهش، متن اصلی حکایت‌های مورد اقتباس در مثنوی بررسی می‌شود تا ساختار روایی، پیام اصلی و عناصر سبکی آن‌ها روشن گردد. مثنوی به دلیل ساختار خاص خود، غالباً روایت‌هایی تو در تو، تمثیل‌هایی چندلایه و پیام‌هایی تأویلی دارد (7). بنابراین، پیش از داوری درباره متن اقتباسی باید مشخص شود که حکایت اصلی چه عناصری دارد و کدام عناصر برای انتقال پیام ضروری‌اند. برای مثال، در برخی حکایت‌ها، شخصیت اصلی حامل یک خطای اخلاقی است و تحول او پیام داستان را می‌سازد؛ در برخی دیگر، گفت‌وگوی شخصیت‌ها مهم‌ترین ابزار انتقال معناست؛ و در برخی موارد، تمثیل نهایی یا تأویل مولوی پس از حکایت، پیام را آشکار می‌کند. اگر بازنویس این عناصر را نادیده بگیرد، ممکن است روایت جدید از نظر زبانی ساده باشد، اما از نظر محتوایی ناقص بماند. در این مرحله، از نگاه ادبی به موسیقی، تصویر و ساختار نیز استفاده می‌شود؛ زیرا شکل بیان در مثنوی بخشی از قدرت معنایی آن است (8). البته در مقاله حاضر هدف بازسازی کامل سبک مولوی نیست، بلکه سنجش نحوه انتقال آن به متن کودکانه است.

در مرحله دوم، متن‌های اقتباسی با توجه به مخاطب کودک و نوجوان بررسی می‌شوند. این بررسی بر این فرض استوار است که کودک و نوجوان گروهی یکدست نیستند و نیازهای زبانی و شناختی آنان با سن، تجربه خواندن، سطح آموزش و رشد عاطفی تغییر می‌کند. به همین دلیل، متنی که برای نوجوان مناسب است، ممکن است برای کودک دبستانی دشوار باشد و متنی که برای کودک مناسب است، ممکن است برای نوجوان بیش از حد ساده و مستقیم به نظر برسد. نظریه‌ها و منابع تربیتی ادبیات کودک تأکید می‌کنند که ادبیات باید به رشد تدریجی ذهن و شخصیت کودک توجه داشته باشد (13). بر همین اساس، در تحلیل آثار، صرف سادگی زبان معیار موفقیت نیست؛ بلکه باید دید سادگی با عمق، جذابیت و انسجام همراه است یا نه. در مواردی، بازنویس با حذف واژگان دشوار، متن را روان کرده، اما چون شخصیت‌ها و کشش داستانی را تضعیف کرده است، اثر نهایی جذابیت لازم را ندارد. در مواردی دیگر، نویسنده با افزودن گفت‌وگو، توصیف، صحنه‌پردازی و کنش‌های ملموس، متن را به جهان کودک نزدیک کرده و پیام را بدون توضیح مستقیم منتقل کرده است.

در مرحله سوم، یافته‌ها به صورت تحلیلی دسته‌بندی می‌شوند. دسته‌بندی یافته‌ها به این معناست که ویژگی‌های مشترک و متفاوت آثار در سه سطح استخراج و سپس تفسیر می‌شود. برای مثال، در سطح زبانی می‌توان بررسی کرد که آیا نویسندگان بیشتر به ساده‌سازی واژگان توجه کرده‌اند یا به بازسازی نحو و لحن نیز پرداخته‌اند. در سطح ادبی می‌توان سنجید که چه اندازه از ظرفیت روایت‌پردازی استفاده شده و آیا حکایت صرفاً خلاصه شده یا به داستانی مستقل تبدیل شده است. در سطح محتوایی نیز می‌توان

نشان داد که کدام مضامین بیشتر برجسته شده‌اند و کدام لایه‌ها حذف یا کم‌رنگ شده‌اند. مطالعاتی که به تحلیل محتوایی بازنویسی‌های مثنوی پرداخته‌اند، نشان می‌دهند که مفاهیم اخلاقی آشکار غالباً بیش از مفاهیم عرفانی پیچیده حفظ می‌شوند (12). همچنین بررسی شگردهای انتقال پیام نشان می‌دهد که نحوه روایت، نوع پایان‌بندی و میزان توضیح مستقیم نویسنده، در فهم کودک از پیام اثر تأثیر دارد (11). بنابراین، تفسیر یافته‌ها باید نشان دهد که هر انتخاب سبکی چگونه بر دریافت مخاطب اثر می‌گذارد. اعتبار تحلیل در این پژوهش بر مبنای پیوند میان متن اصلی، متن اقتباسی و معیارهای نظری ادبیات کودک سنجیده می‌شود. در تحلیل ادبی، خطر اصلی آن است که پژوهشگر معیارهای ادبیات بزرگسال را بی‌واسطه بر متن کودکانه تحمیل کند و هر نوع سادگی را ضعف بداند. از سوی دیگر، خطر مقابل آن است که هر متن ساده‌ای به دلیل کودکانه بودن پذیرفته شود و ضعف‌های ادبی و محتوایی آن نادیده بماند. برای پرهیز از این دو افراط، این پژوهش سادگی را تنها زمانی ارزشمند می‌داند که با دقت، تناسب، زیبایی و انسجام همراه باشد. در پژوهش‌های مربوط به آسیب‌شناسی بازنویسی‌های مثنوی نیز بر همین نکته تأکید شده است که نثر ساده اگر فاقد کشش روایی، تصویر و دقت معنایی باشد، نمی‌تواند اقتباسی موفق تلقی شود (10). از سوی دیگر، مطالعات تطبیقی نشان داده‌اند که وفاداری به متن اصلی نیز زمانی ارزشمند است که مانع ارتباط مخاطب با اثر نشود (19). بر این اساس، روش پژوهش حاضر بر سنجش تعادل استوار است: تعادل میان وفاداری و خلاقیت، میان آموزش و لذت، میان سادگی و عمق، و میان میراث کلاسیک و نیازهای مخاطب امروز.

تحلیل سبکی آثار اقتباس‌شده از مثنوی

در سطح زبانی، مهم‌ترین مسئله در آثار اقتباس‌شده از مثنوی، چگونگی عبور از زبان کلاسیک و منظوم مولوی به زبان معیار معاصر و قابل فهم برای کودک و نوجوان است. مثنوی از نظر زبان، اثری چندلایه است؛ در آن واژگان فارسی و عربی، اصطلاحات عرفانی، تعبیرهای قرآنی و حدیثی، ضرب‌المثل‌ها، کنایه‌ها، ساختارهای نحوی کهن و لحن گفتاری در کنار هم قرار گرفته‌اند (7). همین ویژگی، مثنوی را برای خواننده آشنا با ادبیات کلاسیک جذاب و غنی می‌کند، اما برای کودک و نوجوان مانعی جدی در فهم مستقیم متن به وجود می‌آورد. بازنویس موفق باید این مانع را بدون نابود کردن فضای معنایی اثر کاهش دهد. ساده‌سازی واژگان نخستین گام است، اما کافی نیست. اگر نویسنده فقط واژه‌های دشوار را با واژه‌های آسان جایگزین کند، ممکن است متن از نظر لغوی ساده شود، اما همچنان از نظر نحوی، روایی یا مفهومی برای کودک دشوار بماند. منابع مربوط به ادبیات کودک تأکید دارند که زبان این حوزه باید با توان ادراکی کودک هماهنگ باشد و از پیچیدگی‌هایی که ارتباط عاطفی و ذهنی را قطع می‌کند، دوری کند (21). بنابراین، تحلیل زبانی آثار اقتباسی نشان می‌دهد که موفقیت در این سطح زمانی حاصل می‌شود که نویسنده واژگان، جمله‌ها، لحن و ریتم روایت را هم‌زمان بازسازی کند.

یکی از ویژگی‌های مثبت بسیاری از بازنویسی‌های موفق مثنوی، کوتاه کردن جمله‌ها و تبدیل ساختارهای طولانی و توضیحی به جمله‌های روشن و کنش‌محور است. کودک در مواجهه با داستان، بیش از آنکه با توضیح‌های انتزاعی ارتباط برقرار کند، با کنش، گفت‌وگو، تصویر و رخداد همراه می‌شود. از این رو، جمله‌های کوتاه، افعال روشن، ترتیب طبیعی واژگان و پرهیز از ترکیب‌های سنگین می‌تواند متن را خواندنی‌تر کند. با این حال، کوتاه بودن جمله به تنهایی معیار موفقیت نیست؛ زیرا نثر کودکانه اگر بیش از حد قطعه‌قطعه و فاقد ریتم باشد، از زیبایی ادبی فاصله می‌گیرد. در فرهنگ‌های ادبی، زبان ادبی زبانی است که افزون بر انتقال معنا، دارای نوعی سازمان هنری و اثرگذاری عاطفی باشد (16). بنابراین، در بازنویسی مثنوی باید میان روانی و زیبایی تعادل برقرار شود. برخی بازنویسی‌ها با تکیه بر جمله‌های بسیار ساده، روایت را قابل

فهم کرده‌اند، اما لحن آن‌ها به گزارش خشک نزدیک شده است. در مقابل، برخی آثار با استفاده از تکرارهای آهنگین، جمله‌های نرم، گفت‌وگوهای طبیعی و تصویرهای ملموس توانسته‌اند نثری کودکانه اما ادبی پدید آورند. چنین نثری به کودک احساس خواندن داستان می‌دهد، نه شنیدن خلاصه‌ای آموزشی از یک متن کهن.

در سطح واژگانی، یکی از چالش‌های اصلی بازنویسی مثنوی، مواجهه با مفاهیم عرفانی و اخلاقی است. واژه‌هایی مانند نفس، معرفت، عشق، حقیقت، ظاهر، باطن، طمع، غرور، توکل و رهایی در مثنوی بار معنایی عمیقی دارند و در بسیاری موارد، معنای آن‌ها تنها با معادل ساده قابل انتقال نیست. بازنویس باید تصمیم بگیرد که این واژه‌ها را حذف کند، توضیح دهد، به واژه‌ای ساده‌تر تبدیل کند یا از طریق کنش داستانی به کودک نشان دهد. مطالعات مربوط به انتقال پیام در بازنویسی‌های مثنوی نشان می‌دهند که بهترین شیوه، تبدیل مفهوم انتزاعی به موقعیت داستانی و رفتاری است؛ یعنی کودک به جای دریافت مستقیم مفهوم «غرور»، رفتار شخصیت مغرور و پیامد آن را ببیند (11). در این حالت، زبان از حالت تعلیمی مستقیم خارج می‌شود و به زبان روایت تبدیل می‌گردد. البته در برخی موارد، توضیح کوتاه و سنجیده در پایان یا در دل گفت‌وگو می‌تواند به فهم کمک کند، اما اگر توضیح به موعظه طولانی تبدیل شود، اثر ادبی تضعیف می‌شود. پژوهش‌های مربوط به اهداف تربیتی بازنویسی‌های مثنوی نیز نشان می‌دهد که آموزش غیرمستقیم، از طریق داستان، برای کودک و نوجوان اثرگذارتر از بیان مستقیم نتیجه اخلاقی است (17).

در سطح ادبی، مهم‌ترین مسئله، تبدیل حکایت مثنوی به داستانی متناسب با مخاطب کودک و نوجوان است. حکایت‌های مثنوی در متن اصلی همیشه به شکل داستان‌های مستقل و خطی عرضه نمی‌شوند؛ گاه حکایتی در دل حکایت دیگر می‌آید، گاه مولوی روایت را قطع می‌کند و وارد تفسیر عرفانی می‌شود، گاه شخصیت‌ها بیشتر کارکرد تمثیلی دارند تا روان‌شناختی، و گاه پایان حکایت با نتیجه‌ای تأویلی پیوند می‌خورد. این ساختار برای خواننده بزرگسال بخشی از زیبایی مثنوی است، اما برای کودک ممکن است موجب پراکندگی و دشواری شود. بنابراین، بسیاری از بازنویسان ناگزیرند حکایت را از ساختار تو در تو جدا کنند، پیرنگ را خطی‌تر سازند، شخصیت‌ها را روشن‌تر معرفی کنند و پایان را آشکارتر کنند. پژوهش‌های تطبیقی درباره بازنویسی داستان‌های مثنوی نشان داده‌اند که حذف حکایت‌های فرعی و تمرکز بر یک خط روایی مشخص می‌تواند به فهم بهتر نوجوان کمک کند (19). با این حال، حذف عناصر فرعی باید آگاهانه باشد؛ زیرا برخی از این عناصر در متن اصلی نقش معنایی دارند و حذف آن‌ها ممکن است پیام را تقلیل دهد. از این رو، اقتباس موفق نه حذف حداکثری، بلکه انتخاب هوشمندانه عناصر ضروری است.

شخصیت‌پردازی در آثار اقتباسی از مثنوی نیز اهمیت زیادی دارد. در متن اصلی، بسیاری از شخصیت‌ها تیپیک یا تمثیلی‌اند؛ طوطی، بازرگان، پادشاه، کنیزک، فیل، روستایی، نحوی، صیاد و دیگر شخصیت‌ها بیش از آنکه فردیت روان‌شناختی داشته باشند، حامل مفهومی اخلاقی یا عرفانی‌اند (7). در بازنویسی کودکانه، این شخصیت‌ها باید تا حدی ملموس‌تر شوند تا کودک بتواند با آن‌ها ارتباط برقرار کند. افزودن احساس، انگیزه، گفت‌وگو، واکنش و توصیف رفتار می‌تواند شخصیت‌ها را زنده‌تر کند. اما اگر این افزودن‌ها با پیام حکایت ناسازگار باشد، متن از مثنوی فاصله می‌گیرد. در برخی بازنویسی‌ها، شخصیت‌ها تنها نام‌هایی برای پیشبرد پیام‌اند و کودک فرصت همدلی با آنان نمی‌یابد. در برخی دیگر، نویسنده با چند جمله کوتاه درباره ترس، شادی، پشیمانی، کنجکاوی یا اشتباه شخصیت، او را به دنیای کودک نزدیک کرده است. چنین رویکردی با مبانی ادبیات کودک همخوان است؛ زیرا کودک از طریق همدلی با شخصیت داستانی، موقعیت اخلاقی را تجربه می‌کند (13). بنابراین، در سطح ادبی، شخصیت‌پردازی

موفق به معنای روان‌شناختی کردن افراطی شخصیت‌های تمثیلی نیست، بلکه به معنای ایجاد حدی از ملموس بودن و قابلیت همذات‌پنداری است.

تصویرسازی و فضاسازی نیز از عناصر مهم سبک ادبی در بازنویسی‌های مثنوی است. متن مولوی از نظر تصویر و تمثیل غنی است، اما بسیاری از تصویرهای آن بر زمینه فرهنگی، عرفانی و زبانی خاصی استوار است (8). بازنویس کودکانه باید تصویرهایی را برگزیند یا بیافریند که برای مخاطب امروز قابل تصور باشد. این امر به‌ویژه در کتاب‌های کودک، که اغلب با تصویرگری همراه‌اند، اهمیت بیشتری دارد. تصویرسازی زبانی باید با تصویرگری بصری هماهنگ باشد و متن بتواند صحنه‌هایی روشن در ذهن کودک بسازد. پژوهش‌های مربوط به بازنویسی مثنوی نشان داده‌اند که آثار موفق معمولاً از توصیف‌های عینی، مکان‌های قابل تصور، رفتارهای دیدنی و گفت‌وگوهای کوتاه استفاده می‌کنند (22). در مقابل، آثاری که بیش از حد بر توضیح مفاهیم کلی تکیه می‌کنند، از قدرت تصویرسازی فاصله می‌گیرند. از نظر ادبی، مثنوی خود اثری است که مفاهیم بلند را در قالب صحنه و حکایت بیان می‌کند؛ بنابراین، بازنویسی کودکانه نیز باید همین منطق را حفظ کند و معنا را در دل تصویر و روایت عرضه کند.

در سطح محتوایی، آثار اقتباس‌شده از مثنوی معمولاً بر مفاهیم اخلاقی و تربیتی بیش از مفاهیم عرفانی پیچیده تأکید می‌کنند. این امر از یک سو با نیاز مخاطب کودک و نوجوان سازگار است و از سوی دیگر، با ماهیت بسیاری از حکایت‌های مثنوی هماهنگی دارد. مفاهیمی مانند پرهیز از دروغ، دوری از طمع، احترام به دانایی، مهربانی با دیگران، شناخت خطا، ارزش دوستی، اهمیت اندیشه، خطر غرور، ضرورت صبر و توجه به باطن امور در بسیاری از بازنویسی‌ها دیده می‌شود. تحلیل‌های محتوایی نشان داده‌اند که بازنویسان معمولاً آن بخش از معنای مثنوی را انتخاب می‌کنند که برای تربیت اخلاقی کودک قابل استفاده‌تر باشد (12).

این انتخاب در اصل نادرست نیست، اما خطر آن است که مثنوی به مجموعه‌ای از درس‌های اخلاقی ساده تقلیل یابد. مثنوی فقط کتاب اندرز نیست؛ بلکه اثری است که اخلاق را با شناخت انسان، نقد ظاهرگرایی، تأمل در نفس، عشق، رهایی و حقیقت پیوند می‌دهد (7). بنابراین، بازنویسی موفق باید بتواند حتی در سطح کودکانه، نشانی از عمق معنایی حکایت را حفظ کند. برای مثال، حکایتی درباره طمع فقط نباید به این نتیجه ختم شود که «طمع بد است»، بلکه باید نشان دهد طمع چگونه نگاه انسان را تیره می‌کند و او را از دیدن حقیقت بازمی‌دارد.

از نظر محتوایی، یکی از مهم‌ترین معیارها وفاداری به پیام اصلی حکایت است. وفاداری به معنای تکرار لفظی متن مولوی نیست، بلکه به معنای حفظ هسته معنایی و جهت اخلاقی روایت است. پژوهش‌های مربوط به بازنویسی‌های مثنوی نشان می‌دهند که گاهی تغییر پایان‌بندی یا حذف تأویل نهایی باعث می‌شود پیام اصلی دگرگون شود (18). در برخی آثار، نویسنده برای شادتر کردن متن یا ساده‌تر کردن نتیجه، بخشی از تلخی، هشدار یا پیچیدگی اخلاقی حکایت را حذف می‌کند. این کار اگر با شناخت انجام شود، می‌تواند برای گروه سنی خاصی مناسب باشد، اما اگر بدون توجه به ساختار معنایی حکایت صورت گیرد، اثر را سطحی می‌کند. از سوی دیگر، گاهی افزودن توضیح‌های اخلاقی مستقیم در پایان داستان، متن را به درس‌نامه تبدیل می‌کند و لذت ادبی را کاهش می‌دهد. الگوهای پیشنهادی برای بازنویسی مثنوی تأکید کرده‌اند که نویسنده باید ابتدا مقصود اصلی حکایت را دریابد و سپس شیوه مناسب انتقال آن را بر اساس سن و ظرفیت مخاطب انتخاب کند (15). بنابراین، تحلیل محتوایی نشان می‌دهد که اقتباس موفق از مثنوی به فهم عمیق متن مبدأ وابسته است، نه فقط به مهارت ساده‌نویسی.

در مجموع، بررسی سه سطح زبانی، ادبی و محتوایی نشان می‌دهد که آثار اقتباسی از مثنوی در یک طیف قرار می‌گیرند. در یک سوی

طیف، آثاری هستند که بیشتر به خلاصه‌سازی و ساده‌نویسی پرداخته‌اند و از نظر زبان قابل فهم‌اند، اما از نظر ادبی و محتوایی عمق چندانی ندارند. در سوی دیگر، آثاری قرار دارند که کوشیده‌اند با بازآفرینی خلاق، روایت را زنده کنند، شخصیت‌ها را ملموس سازند، زبان را کودکانه اما زیبا نگه دارند و پیام اخلاقی را در دل داستان منتقل کنند. پژوهش‌های چند دهه بازنویسی مثنوی نیز نشان داده‌اند که کیفیت آثار به میزان توانایی نویسنده در ایجاد همین تعادل بستگی دارد (14). از این رو، معیار اصلی در ارزش‌گذاری آثار اقتباسی، نه میزان وفاداری لفظی به مثنوی است و نه میزان ساده‌سازی ظاهری، بلکه میزان موفقیت در بازآفرینی ارتباطی میان متن مولوی و مخاطب کودک و نوجوان است. این ارتباط زمانی شکل می‌گیرد که زبان روشن، روایت منسجم، تصویر زنده و پیام قابل دریافت در کنار هم قرار گیرند.

بحث و ارزیابی یافته‌ها

یافته‌های حاصل از بررسی آثار اقتباس‌شده از مثنوی نشان می‌دهد که زبان، نخستین و آشکارترین سطح تغییر در فرایند اقتباس است، اما عمیق‌ترین معیار موفقیت نیست. بیشتر بازنویسان دریافته‌اند که زبان مثنوی برای کودک و نوجوان امروز نیازمند ساده‌سازی است؛ از این رو، واژه‌های دشوار، تعبیرهای کهن، ترکیبات عربی، جمله‌های بلند و ساختارهای پیچیده در بسیاری از آثار کاهش یافته است. این روند با اصول ادبیات کودک سازگار است، زیرا متن کودکانه باید با توان خواندن و درک مخاطب هماهنگ باشد (21). با این حال، تحلیل آثار نشان می‌دهد که ساده‌سازی زبانی وقتی موفق است که همراه با بازسازی ادبی و محتوایی باشد. برخی آثار واژه‌ها را ساده کرده‌اند، اما همچنان لحن خشک و توضیحی دارند؛ برخی دیگر زبان را بسیار ساده و محاوره‌ای کرده‌اند، اما شأن ادبی حکایت را کاهش داده‌اند. در برابر، نمونه‌های موفق‌تر نشان می‌دهند که زبان کودکانه می‌تواند هم روشن و ساده باشد و هم آهنگ، زیبایی و کشش داشته باشد. این نکته با فهم ادبی از سبک همخوان است؛ زیرا سبک فقط انتخاب واژه نیست، بلکه حاصل هماهنگی واژگان، نحو، لحن، تصویر و معناست (16). بنابراین، یکی از نتایج مهم پژوهش آن است که زبان اقتباسی باید از حالت «ترجمه ساده مثنوی» فراتر رود و به نثری مستقل، ادبی و متناسب با کودک تبدیل شود.

در سطح ادبی، یافته‌ها نشان می‌دهد که مهم‌ترین عامل موفقیت آثار اقتباسی، توانایی نویسنده در تبدیل حکایت به داستان است. حکایت در مثنوی معمولاً بخشی از یک نظام بزرگ‌تر تعلیمی و عرفانی است و در بسیاری موارد، با تفسیرها، تمثیل‌ها و حکایت‌های فرعی همراه می‌شود (7). بازنویس کودکانه ناگزیر است این ساختار را بازآرایی کند، اما بازآرایی باید به انسجام داستانی منجر شود. آثاری که تنها به حذف بخش‌های دشوار پرداخته‌اند، گاه با روایت‌هایی شتاب‌زده و کم‌کشش روبه‌رو شده‌اند. در مقابل، آثاری که برای حکایت آغاز، میانه و پایان روشن ساخته‌اند، کنش شخصیت‌ها را برجسته کرده‌اند، گفت‌وگو افزوده‌اند و صحنه‌هایی قابل تصور آفریده‌اند، توانسته‌اند ارتباط مؤثرتری با مخاطب برقرار کنند. مطالعات تطبیقی نیز تأکید کرده‌اند که بازنویسی موفق مثنوی مستلزم ساده‌سازی پیرنگ و حذف سرگردانی‌های روایی برای نوجوان است (19). با این حال، ساده‌سازی پیرنگ نباید به فقر روایت منجر شود. کودک به داستان نیاز دارد، نه فقط به پیام. از این رو، هر قدر پیام اخلاقی ارزشمند باشد، اگر در دل روایت جذاب قرار نگیرد، اثرگذاری آن کاهش می‌یابد.

از نظر شخصیت‌پردازی، یافته‌ها نشان می‌دهد که بسیاری از آثار اقتباسی در تبدیل شخصیت‌های تمثیلی مثنوی به شخصیت‌های داستانی کودکانه با چالش روبه‌رو هستند. شخصیت‌های مثنوی، در متن اصلی، غالباً کارکردی نمادین یا اخلاقی دارند؛ اما کودک برای ارتباط با داستان به شخصیت‌هایی نیاز دارد که رفتار، احساس و انگیزه آن‌ها را بفهمد. برخی بازنویسان با افزودن گفت‌وگو،

توصیف حالات و نمایش پیامد رفتارها توانسته‌اند شخصیت‌ها را ملموس‌تر کنند. این امر با اصول تربیتی ادبیات کودک همخوانی دارد؛ زیرا کودک از طریق مشاهده عمل شخصیت‌ها و پیامد انتخاب‌های آنان، معنا را بهتر دریافت می‌کند (13). اما در برخی آثار، شخصیت‌ها فقط وسیله بیان نتیجه اخلاقی‌اند و همین امر سبب می‌شود متن حالت موعظه‌ای پیدا کند. پژوهش‌های مربوط به شگردهای انتقال پیام در بازنویسی‌های مثنوی نشان می‌دهد که زمانی پیام مؤثرتر منتقل می‌شود که نویسنده به جای توضیح مستقیم، آن را از مسیر کنش، گفت‌وگو و تحول شخصیت عرضه کند (11). بنابراین، یکی از معیارهای مهم ارزیابی آثار اقتباسی آن است که آیا شخصیت‌ها توانسته‌اند حامل طبیعی معنا باشند یا فقط ابزار بیان پیام‌اند.

در سطح محتوایی، یافته‌ها بیانگر غلبه مضامین اخلاقی و تربیتی بر لایه‌های عرفانی و فلسفی است. این امر تا حد زیادی طبیعی و قابل انتظار است، زیرا مخاطب کودک و نوجوان بیش از آنکه با تأویل‌های پیچیده عرفانی ارتباط برقرار کند، با موقعیت‌های رفتاری و اخلاقی ملموس درگیر می‌شود. تحلیل‌های محتوایی پیشین نیز نشان داده‌اند که بازنویسی‌های مثنوی معمولاً بر مضامینی مانند صداقت، دانایی، پرهیز از غرور، کنترل نفس، قناعت، احترام، مهربانی و شناخت خطا تمرکز دارند (12). این تمرکز می‌تواند ارزش تربیتی آثار را افزایش دهد، اما هم‌زمان خطر ساده‌سازی افراطی را نیز به همراه دارد. مثنوی اثری است که مفاهیم اخلاقی را به قلمرو شناخت، عشق، حقیقت و باطن پیوند می‌دهد (8). اگر بازنویسی فقط نتیجه اخلاقی بیرونی را حفظ کند و لایه تأملی حکایت را کنار بگذارد، کودک با پیامی درست اما کم‌عمق روبه‌رو می‌شود. به همین دلیل، آثار موفق‌تر معمولاً می‌کوشند حتی در سطحی ساده، کودک را به فکر کردن و پرسیدن دعوت کنند. مطالعات مربوط به اهداف تعلیمی بازنویسی‌های مثنوی نیز نشان داده‌اند که این آثار ظرفیت بالایی برای پرورش تفکر اخلاقی و پرسشگری دارند (17).

یکی دیگر از یافته‌های مهم این پژوهش، تفاوت میان بازنویسی وفادار و بازآفرینی خلاق است. بازنویسی وفادار در حفظ چارچوب حکایت و پیام اصلی مزیت دارد، اما اگر به زبان و ساختار متن اصلی بیش از حد نزدیک بماند، ممکن است برای کودک دشوار شود. بازآفرینی خلاق می‌تواند متن را جذاب‌تر، زنده‌تر و متناسب‌تر با جهان امروز کند، اما اگر بی‌ضابطه باشد، ممکن است از مثنوی فاصله بگیرد و پیام اصلی را دگرگون کند. پژوهش‌هایی که به الگوی بازنویسی مثنوی برای کودکان پرداخته‌اند، تأکید دارند که بازنویس باید پیش از هر تغییر، مقصود اصلی مولوی و موقعیت حکایت را بشناسد (15). بنابراین، تفاوت آثار موفق و ناموفق در میزان تغییر نیست، بلکه در آگاهانه بودن تغییر است. حذف، افزودن، جابه‌جایی و توضیح، همگی می‌توانند در خدمت اقتباس باشند، به شرط آنکه با شناخت متن و مخاطب انجام شوند. مطالعات چند دهه بازنویسی نیز نشان داده‌اند که آثاری که میان خلاقیت و وفاداری تعادل برقرار کرده‌اند، از نظر ادبی و تربیتی موفق‌ترند (14). این نتیجه نشان می‌دهد که اقتباس از مثنوی برای کودک و نوجوان نوعی بازآفرینی مسئولانه است.

بررسی آسیب‌ها نیز نشان می‌دهد که بخشی از ضعف آثار اقتباسی از ناآشنایی با زبان کودک و بخشی دیگر از ناآشنایی با عمق متن مولوی ناشی می‌شود. اگر نویسنده فقط با ادبیات کودک آشنا باشد اما مثنوی را به خوبی نشناسد، ممکن است حکایت را سطحی و بیش از حد آموزشی بازنویسی کند. اگر نویسنده فقط با مثنوی آشنا باشد اما مخاطب کودک را نشناسد، ممکن است متنی سنگین، غیرجذاب یا موعظه‌ای پدید آورد. آسیب‌شناسی‌های پیشین نیز به ضعف‌هایی مانند نارسایی زبانی، فقدان تناسب گروه سنی، حذف نادرست عناصر داستانی و ناتوانی در انتقال زیبایی ادبی اشاره کرده‌اند (10). از این رو، بازنویسی مثنوی نیازمند دو نوع

صلاحیت است: صلاحیت متن‌شناختی و صلاحیت کودک‌شناختی. صلاحیت متن‌شناختی به معنای فهم زبان، روایت، نماد و پیام مثنوی است؛ صلاحیت کودک‌شناختی به معنای شناخت نیازهای زبانی، عاطفی، تخیلی و تربیتی مخاطب است. منابع تاریخی و نظری ادبیات کودک نیز نشان می‌دهند که شکل‌گیری ادبیات کودک در ایران و جهان زمانی جدی شد که کودک به عنوان مخاطبی مستقل شناخته شد (5). بنابراین، هر اقتباس موفق باید این استقلال مخاطب را به رسمیت بشناسد.

از منظر تربیتی و فرهنگی، آثار اقتباسی از مثنوی می‌توانند نقش مهمی در انتقال میراث ادبی به نسل جدید داشته باشند. کودکی که با بازنویسی خوب یک حکایت مثنوی روبه‌رو می‌شود، نه تنها داستانی جذاب می‌خواند، بلکه به صورت غیرمستقیم با یکی از ستون‌های فرهنگ فارسی آشنا می‌شود. این آشنایی می‌تواند در آینده زمینه خواندن متون کلاسیک را فراهم کند. ادبیات کودک در ایران از آغاز با مسئله هویت فرهنگی پیوند داشته و بخشی از تلاش نویسندگان، آشنا کردن کودکان با میراث ملی و ادبی بوده است (5). در همین زمینه، بازنویسی مثنوی می‌تواند پلی میان گذشته و حال باشد. با این حال، این پل زمانی استوار است که متن اقتباسی نه صرفاً بازگوکننده گذشته، بلکه پاسخ‌گوی نیاز امروز باشد. کودک امروز با زبان، رسانه، تصویر و تجربه‌های متفاوتی زندگی می‌کند. بنابراین، اقتباس از مثنوی باید به گونه‌ای باشد که متن کهن را به تجربه‌ای زنده تبدیل کند، نه اینکه آن را در قالبی خشک و رسمی بازتولید کند. این نکته با دیدگاه‌هایی همخوان است که تحول نگاه به کودک را یکی از زمینه‌های پیدایش ادبیات کودک جدید دانسته‌اند (1).

در نهایت، یافته‌ها نشان می‌دهد که الگوی مطلوب اقتباس از مثنوی برای کودکان و نوجوانان الگویی سه‌بعدی است. در این الگو، زبان باید ساده، دقیق، زیبا و متناسب با گروه سنی باشد؛ ساختار ادبی باید داستانی، منسجم، تصویرمند و دارای کشش باشد؛ و محتوا باید پیام اصلی حکایت را حفظ کند، اما آن را به شکلی غیرمستقیم، قابل فهم و اندیشه‌برانگیز عرضه کند. چنین الگویی می‌تواند از افراط در ساده‌سازی، افراط در وفاداری لفظی، موعظه‌گرایی و سطحی‌سازی جلوگیری کند. بر اساس پیشینه پژوهش، آثار اقتباسی مثنوی از نظر شیوه‌ها، اهداف و کیفیت‌ها متنوع‌اند (9) و همین تنوع ضرورت ارزیابی سبکی آن‌ها را آشکار می‌کند. اگر بازنویسی صرفاً به عنوان بازگویی حکایت تلقی شود، بسیاری از ظرایف آن نادیده می‌ماند؛ اما اگر به عنوان فرایند آفرینش ادبی در نظر گرفته شود، آنگاه می‌توان از نویسنده انتظار داشت که هم به متن مولوی وفادار باشد، هم کودک را جدی بگیرد، و هم اثری ادبی، زیبا و اثرگذار بیافریند.

نتیجه‌گیری

بررسی سبکی آثار اقتباس‌شده از مثنوی مولوی برای کودکان و نوجوانان نشان می‌دهد که این آثار در نقطه تلاقی سه حوزه مهم قرار دارند: ادبیات کلاسیک فارسی، ادبیات کودک و نوجوان، و هنر بازنویسی و بازآفرینی. مثنوی از یک سو متنی عمیق، عرفانی، اخلاقی و چندلایه است و از سوی دیگر، به دلیل بهره‌گیری گسترده از حکایت و تمثیل، ظرفیت فراوانی برای ورود به جهان ادبیات کودک دارد. همین دوگانگی، اقتباس از مثنوی را به کاری ظریف و دشوار تبدیل می‌کند. بازنویس باید متنی را که از نظر زبان، ساختار، معنا و جهان‌بینی متعلق به سنت ادبی و فکری گذشته است، به شکلی بازسازی کند که برای کودک و نوجوان امروز خواندنی، قابل فهم و اثرگذار باشد. این فرایند اگر بدون شناخت کافی انجام شود، یا به ساده‌سازی سطحی منجر می‌شود یا به متنی دشوار و نامتناسب با مخاطب. اما اگر با آگاهی ادبی، زبانی و تربیتی همراه باشد، می‌تواند یکی از مؤثرترین شیوه‌های پیوند دادن نسل جدید با میراث فرهنگی و اخلاقی فارسی باشد.

در سطح زبانی، نتیجه پژوهش نشان داد که سادگی، مهم‌ترین اما ناکافی‌ترین شرط موفقیت در اقتباس است. زبان آثار کودک و

نوجوان باید روشن، روان، خوش‌آهنگ و قابل دریافت باشد، اما نباید به نثری بی‌جان، گزارشی یا بیش از حد سطحی تبدیل شود. در اقتباس از مثنوی، ساده‌سازی واژگان دشوار، کوتاه کردن جمله‌ها و حذف ساختارهای پیچیده ضروری است، اما زبان اقتباسی باید همچنان شأن ادبی خود را حفظ کند. بهترین نمونه‌ها آثاری هستند که توانسته‌اند میان زبان معیار امروز، لحن داستانی، گفت‌وگوی طبیعی و زیبایی ادبی تعادل ایجاد کنند. در این آثار، کودک با متنی روبه‌رو می‌شود که نه او را به دلیل دشواری پس می‌زند و نه با سطحی بودن خود او را از تجربه زیبایی‌شناختی محروم می‌کند. بنابراین، زبان موفق در بازنویسی مثنوی زبانی است که هم آموزشی نیست، هم تصنعی نیست، هم تقلید مستقیم از متن کهن نیست، بلکه نثری زنده و متناسب با ذهن و عاطفه کودک است.

در سطح ادبی، نتایج نشان داد که اقتباس موفق زمانی شکل می‌گیرد که حکایت مثنوی به داستانی منسجم و کودک‌پسند تبدیل شود. بسیاری از حکایت‌های مثنوی در متن اصلی با تأویل‌ها، حکایت‌های فرعی و گسست‌های روایی همراه‌اند. در بازنویسی کودکانه، لازم است پیرنگ روشن‌تر شود، رخدادها نظم قابل دریافت‌تری پیدا کنند، شخصیت‌ها ملموس‌تر شوند و صحنه‌ها با تصویرسازی کافی شکل بگیرند. با این حال، حذف عناصر پیچیده باید آگاهانه و هدفمند باشد. اگر بازنویس هر عنصر دشوار را حذف کند، ممکن است از حکایت فقط پوسته‌ای ساده باقی بماند. اگر نیز به همه اجزای متن اصلی وفادار بماند، داستان برای کودک سنگین و پراکنده خواهد شد. از این رو، مهم‌ترین معیار ادبی در اقتباس از مثنوی، ایجاد تعادل میان انسجام داستانی و حفظ روح حکایت است. آثاری که در آن‌ها کنش، گفت‌وگو، تصویر، شخصیت و پایان‌بندی در خدمت پیام قرار گرفته‌اند، از نظر ادبی موفق‌ترند و بهتر می‌توانند مخاطب را با خود همراه کنند.

در سطح محتوایی، پژوهش نشان داد که مفاهیم اخلاقی و تربیتی بیشترین سهم را در آثار اقتباسی از مثنوی دارند. این امر با ماهیت مخاطب کودک و نوجوان سازگار است، زیرا کودک معمولاً از طریق موقعیت‌های ملموس رفتاری با مفاهیم اخلاقی ارتباط برقرار می‌کند. با این حال، خطر اصلی در این سطح، تقلیل مثنوی به مجموعه‌ای از پندهای ساده است. مثنوی تنها کتاب اندرز نیست، بلکه جهانی از تفکر، تأمل، شناخت انسان، نقد ظاهرگرایی، توجه به باطن، پرورش روح و جست‌وجوی حقیقت است. بنابراین، بازنویسی مطلوب باید بکوشد حتی در ساده‌ترین شکل، بخشی از عمق فکری حکایت را حفظ کند. پیام اخلاقی زمانی اثرگذارتر است که از درون داستان و رفتار شخصیت‌ها پدید آید، نه اینکه به صورت نتیجه‌ای مستقیم و تحمیلی در پایان متن افزوده شود. کودک باید فرصت کشف معنا داشته باشد؛ زیرا کشف معنا تجربه‌ای ماندگارتر از شنیدن مستقیم پند است.

نتیجه دیگر پژوهش آن است که نمی‌توان آثار اقتباسی از مثنوی را با یک معیار واحد و ساده ارزش‌گذاری کرد. برخی آثار در زبان موفق‌اند اما در روایت ضعیف‌اند؛ برخی آثار پیام را حفظ کرده‌اند اما زبانشان برای کودک دشوار است؛ برخی دیگر جذاب و روان‌اند اما از محتوای اصلی فاصله گرفته‌اند. بنابراین، ارزیابی این آثار باید چندبعدی باشد. رویکرد سه‌سطحی زبانی، ادبی و محتوایی امکان می‌دهد که کیفیت هر اثر به شکل دقیق‌تری سنجیده شود. در این چارچوب، اثر موفق اثری است که در هر سه سطح به حد قابل قبول برسد. چنین اثری هم از نظر زبانی متناسب است، هم از نظر ادبی جذاب و منسجم است، و هم از نظر محتوایی به پیام اصلی مثنوی وفادار می‌ماند. بر این اساس، صرف وابستگی به مثنوی یا صرف کودکانه بودن متن، برای ارزش‌گذاری کافی نیست؛ کیفیت اقتباس در چگونگی تبدیل متن کلاسیک به تجربه‌ای تازه و معنادار برای کودک آشکار می‌شود.

در پایان می‌توان گفت که اقتباس از مثنوی برای کودکان و نوجوانان، کاری صرفاً ساده‌نویسانه نیست، بلکه نوعی آفرینش ادبی مسئولانه است. نویسنده در این فرایند باید هم امانت‌دار میراث مولوی باشد و هم مدافع حق کودک برای خواندن متنی زیبا، روشن، جذاب و متناسب با جهان خود. هرگاه یکی از این دو سویه نادیده گرفته شود، اثر اقتباسی دچار کاستی می‌شود. اگر وفاداری به متن اصلی بر نیاز کودک غلبه کند، متن دشوار و دور از دسترس می‌شود؛ و اگر توجه به کودک به حذف عمق و اصالت متن بینجامد، اثر به داستانی ساده و کم‌مایه تبدیل خواهد شد. بهترین راه، ایجاد پیوندی خلاق میان گذشته و حال است؛ پیوندی که در آن حکمت مثنوی در قالب زبان و روایت امروزین زنده شود. چنین رویکردی می‌تواند هم به گسترش ادبیات کودک و نوجوان کمک کند و هم زمینه آشنایی نسل جدید با یکی از درخشان‌ترین آثار فرهنگ فارسی را فراهم آورد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The adaptation of classical Persian literary texts for children and adolescents occupies a significant position in the development of contemporary children's literature, particularly because it enables younger readers to encounter the ethical, cultural, and aesthetic heritage of Persian literature through accessible narrative forms. Among classical Persian works, Rumi's Masnavi-ye Ma'navi is especially important because of its rich narrative structure, ethical orientation, mystical depth, and extensive use of parable, allegory, dialogue, and symbolic characterization (7). Although the Masnavi was not originally written for children, many of its tales contain narrative situations, moral conflicts, memorable characters, and instructive outcomes that can be reshaped for younger audiences. However, this process is not merely a matter of simplifying difficult vocabulary or shortening the original text. Adaptation requires a careful stylistic transformation through which the linguistic, literary, and thematic qualities of the source text are reorganized according to the cognitive, emotional, and aesthetic needs of children and adolescents. Children's literature, as a distinct literary domain, must consider the reader's developmental level, imaginative capacity, linguistic competence, and need for indirect rather than didactic instruction (13). Therefore, rewriting the Masnavi for children involves a complex negotiation between fidelity to the original text and responsiveness to the modern child reader. This study examines adapted works derived from Rumi's Masnavi at three stylistic levels: linguistic, literary, and content-based, in order to clarify how successful adaptations preserve the cultural and ethical essence of the source while creating a readable and engaging literary experience for young audiences.

The theoretical basis of the study rests on the relationship between children's literature, adaptation, and stylistics. Children's literature is not simply literature with simplified language; rather, it is a literary field shaped by

the reader's age, emotional world, imagination, and educational needs (6). In the Iranian context, children's literature developed through both modern educational transformations and renewed attention to classical Persian texts as cultural resources for younger generations (5). Adaptation, rewriting, and recreation are central practices in this field because they mediate between inherited literary works and contemporary readerships. The Masnavi, due to its moral and narrative richness, has repeatedly served as a source for such adaptations (9). Yet previous studies have shown that these adaptations vary widely in quality, method, and purpose. Some works remain overly dependent on the original language and thus fail to communicate effectively with children, while others over-simplify the source and lose its symbolic or ethical depth (10). Stylistic analysis provides an appropriate framework for evaluating these works because style includes not only vocabulary and syntax but also narrative form, imagery, characterization, tone, figurative language, and thematic organization (16). Accordingly, the present study approaches adaptation as a creative and critical act, not as a mechanical transfer from verse to prose or from classical to modern language.

Methodologically, the study follows a descriptive-analytical approach and evaluates the selected adaptations according to three interrelated levels. At the linguistic level, the analysis considers vocabulary, sentence structure, tone, clarity, dialogue, rhythm, and the degree of compatibility between language and the target age group. Since the language of the Masnavi includes classical vocabulary, Arabic compounds, mystical terminology, Qur'anic and religious allusions, and layered metaphorical expressions, the adapter must reshape the source language without reducing it to a flat or purely instructional prose (8). At the literary level, the study examines plot construction, narrative coherence, point of view, characterization, scene-building, imagery, suspense, and the use of figurative devices. This level is essential because many Masnavi tales are embedded in broader interpretive and mystical contexts, and therefore require narrative restructuring when addressed to children. At the content level, the analysis focuses on moral, educational, social, and mystical concepts, as well as the degree to which the adaptation preserves the central message of the original tale. Prior research has shown that adapted Masnavi stories often emphasize ethical and educational concepts more than complex mystical interpretations (12). The present study therefore asks whether such simplification supports understanding or whether it leads to thematic reduction.

The linguistic findings indicate that the most visible transformation in Masnavi adaptations is the movement from classical poetic language to contemporary prose suitable for children and adolescents. Successful adaptations generally replace difficult vocabulary with familiar equivalents, shorten

long and complex sentences, reduce archaic constructions, and create a smoother narrative flow. However, the findings also show that linguistic simplicity alone does not guarantee literary success. Some adaptations achieve readability but lose aesthetic vitality because their prose becomes overly plain, explanatory, or didactic. In contrast, stronger adaptations maintain a balance between clarity and literary quality by using rhythmic prose, natural dialogue, vivid verbs, and emotionally engaging expressions. This balance is particularly important because children's literature must be understandable without becoming artistically impoverished (21). The study also finds that abstract concepts such as greed, pride, truth, self-knowledge, divine love, and inner transformation are most effectively conveyed when they are dramatized through action rather than explained through direct moral commentary. This confirms the importance of indirect message transmission in rewriting Masnavi tales for younger audiences (11). Thus, the best linguistic adaptations are not merely simplified versions of Rumi's language; they are newly crafted texts that preserve semantic depth while speaking in a clear, lively, and age-appropriate voice.

The literary and content-based findings reveal that successful adaptation depends on transforming the Masnavi tale into a coherent and engaging story while preserving its central ethical or spiritual insight. Many original Masnavi narratives are not linear stories in the modern sense; they may include digressions, embedded tales, interpretive passages, symbolic figures, and sudden shifts from narration to mystical commentary (7). For child readers, adapters often need to simplify the plot, remove secondary episodes, clarify causality, strengthen the beginning and ending, and make characters more concrete and emotionally accessible. Comparative studies of rewritten Masnavi tales have also emphasized that narrative simplification can help young readers follow the story more easily, provided that it does not distort the original meaning (19). In terms of content, the study finds that most adaptations foreground moral and educational themes such as honesty, humility, wisdom, patience, kindness, self-control, and rejection of greed. This tendency is understandable because such themes are more directly accessible to children and adolescents than the deeper mystical layers of the Masnavi. Nevertheless, the most successful adaptations do not reduce Rumi's thought to simple moral slogans. Instead, they preserve a degree of reflection, ambiguity, and symbolic resonance, inviting the reader to think rather than merely receive a lesson. This aligns with studies that highlight the educational potential of Masnavi adaptations when they are used to cultivate ethical reasoning and reflective thinking (17). Strong adaptations therefore maintain a productive balance between narrative pleasure, moral instruction, and cultural continuity.

In conclusion, the stylistic study of Masnavi adaptations for children and adolescents demonstrates that the value of these works depends on the balanced interaction of linguistic accessibility, literary vitality, and thematic integrity. An effective adaptation should not simply translate Rumi's verse into easier prose, nor should it transform the original tale into a shallow moral anecdote. Rather, it should recreate the tale in a form that children and adolescents can understand, enjoy, imagine, and think about. The linguistic level must provide clarity and fluency; the literary level must offer narrative coherence, characterization, imagery, and emotional appeal; and the content level must preserve the central ethical and cultural meaning of the source. The most successful adaptations are those that respect both the authority of the classical text and the independence of the young reader. Such works can serve as a bridge between past and present, enabling children and adolescents to encounter Rumi's wisdom not as a distant and difficult heritage, but as a living literary experience shaped for their own world.

References

1. Ariès P. Centuries of Childhood1962.
2. Durant W. The Story of Civilization1935.
3. Locke J. An Essay Concerning Human Understanding1690.
4. Rousseau J-J. Emile1762.
5. Mohammadi MH, Ghaeini Z. History of Children's Literature in Iran2000.
6. Anousheh H. Encyclopedia of Persian Literature1997.
7. Molavi Ja-D. Masnavi-ye Ma'navi2004.
8. Shafiei Kadkani MR. Music of Poetry2012.
9. Mortazaei P. Rewritings and Recreations of Masnavi for Children and Adolescents 2012.
10. Sattari F. Pathology of Masnavi Rewritings in Children's Literature. 2022.
11. Jamali A. Message Transfer Strategies in Masnavi Rewritings. 2013.
12. Moghadam M. Content Analysis of Rewritten Masnavi Stories. 2013.
13. Shoarinejad AA. Children's Literature and Education1991.
14. Payvar J. Several Decades of Rewriting the Masnavi. 2018.
15. Aghanouri F. A Model for Rewriting Masnavi Stories for Children. 2021.
16. Dad S. Dictionary of Literary Terms2018.
17. Sattari F, Adelzadeh P. Educational Objectives in Masnavi Rewritings. 2023.
18. Najafi S. Educational Concepts in Rewritten Masnavi Stories. 2015.
19. Rezaei H. Comparative Analysis of Rewritten Masnavi Tales. 2016.
20. Morouji Latifi M. Aristotle and Childhood Education. 2025.
21. Hejazi M. Children's Literature Studies2006.
22. Akhavat F. A Review of Masnavi Rewritings for Children and Adolescents. 2010.